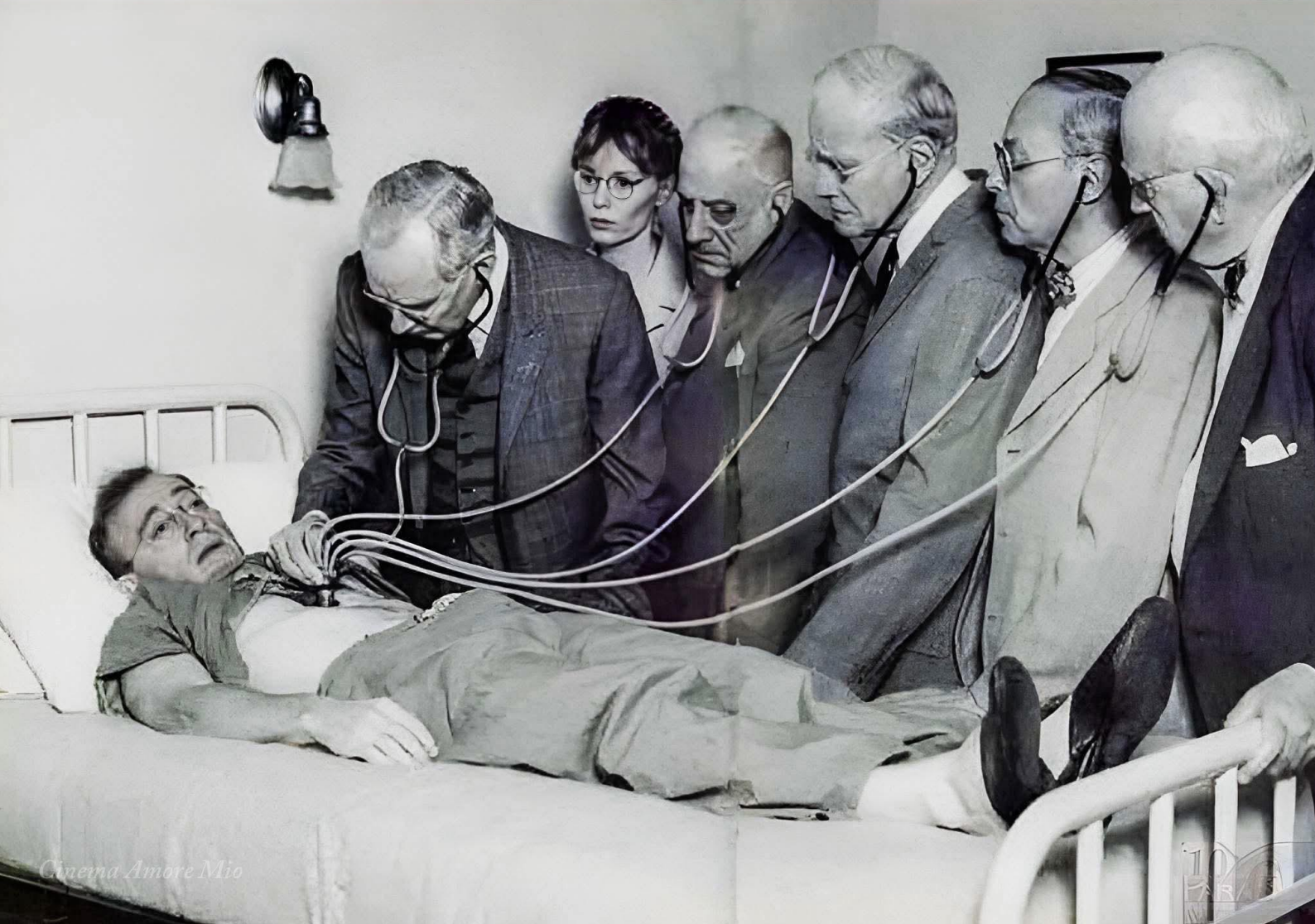




مصاحبه با وودی آلن

کاری از انتزو بیاجی

برگردان مهدی فتوحی

تصویر: میا فارو و وودی آلن در نمایی از زلیگ، ۱۹۸۳



fold-era.com

مصاحبه با وودی آلن

کاری از انتزو بیاجی

برگردان مهدی فتوحی



لولیتا کجا بود؟ دروغ نوشته‌اند.

ملاقاتی با وودی آلن که در آن کارگردان و بازیگر بزرگ به اتهاماتی که درباره‌ی علاقه‌اش به دختران جوان به وی وارد کرده‌اند پاسخ می‌دهد، و نیز درباره‌ی کودکی‌اش، با جملاتی چون «برای پرهیز از مدرسه خودم را در سینما حبس می‌کردم»، و درباره‌ی خودبرتربینی‌اش نیز از شخصیت‌هایش سخن می‌گوید؛ با جمله‌ی «هیچ چیز اتوبیوگرافیکی در کار نیست»، و درباره‌ی سیاست هم با این جمله که «من چپ‌گرا و کمی هم محافظه‌کارم».



- آقای آلن! فدریکو فللینی از کودکی علاقه‌اش به نمایش را کشف کرد، وقتی داشت با عروسک‌های کیسه‌ای بازی می‌کرد، و اینگمار برگمان هم با فانوس خیال، شما چطور؟
- من هم از کودکی آغاز کردم. برای این که به مدرسه نروم خود را در سینماها مخفی می‌کردم. از ساعات کلاس درس بیزار بودم و از جهان خارج هم خوشم نمی‌آمد. به همین روی پناه می‌بردم به تاریکی تالارهای سینما و خودم را با آن داستان‌های شگفت‌انگیز تسلی می‌دادم: با فیلم‌های فضایی، ماجراهای دزدان دریایی، فیلم‌های موزیکال و فیلم‌های وسترن. من آن‌ها را تجربیاتی استثنایی محسوب می‌کردم و مطمئناً در من تاثیر گذاشته‌اند.
- زاده‌شدن در یک خانواده‌ی یهودی یعنی چه؟
- برای من مشکل خاصی ایجاد نکرد. چون آنجا در بروکلین همه یهودی بودند. به خاطر همین از کودکی دردرس مستقیمی با یهودستیزان یا با مردمی که به دین متفاوتی باور داشته‌اند نداشته‌ام. من در جایی رشد کرده‌ام که می‌توانیم آن را جامعه‌ی مقدس یهودیان تعریف کنیم. چون همه مذهبی بودند.
- شما خودتان را یهودی می‌دانید؟
- من خودم را یک آدم می‌دانم. نه خودم را یهودی می‌دانم نه کاتولیک و نه پروتستان. گمان می‌کنم اینها کلوب‌هایی هستند که در آن‌ها مردم اگر بخواهند می‌توانند جمع یا عضو شوند. ولی در کل نمی‌دانند با آدم چه کار بکنند.
- چطور است که همه‌ی کم‌دین‌های بزرگ همه‌ی اعصار از برادران مارکس تا جری لوئیس و حتا چارلی چاپلین یهودی‌اند؟ آیا مدرسه‌ای برای آموزش طنز یهودی وجود دارد؟
- گمان نمی‌کنم که کم‌دین‌های بزرگ سینما همه‌شان یهودی باشند. چاپلین نیمه‌یهودی بود. درست مثل پیتسر سلرز. در حالی که ویلیام کلاود فییلدز اصلاً یهودی نبود. جاناتان وینترز هم که یک کم‌دین بزرگ بود یهودی نبود. الیور هاردی و باستر کیتون هم نبودند. باب هوپ هم یهودی نیست. گمان می‌کنم که شیوه‌ای یهودی برای آفرینش طنز وجود داشته باشد: شاید این ویژگی گروه‌های قومی دیگر هم باشد. مثلاً سیاهان همگی سبک خاصی در طنز دارند که قابل شناسایی است و میراث نژادی‌شان است. ما یهودیان همیشه گرایش به صحبت از برخی مضمون‌ها داریم. گمان می‌کنم برای کم‌دین‌های ایتالیایی شما هم همین‌طور باشد.
- آغاز کار شما چگونه بود؟
- خیلی جوان بودم که شروع به کار کردم. فقط شانزده سال داشتم و برای رادیو و تلویزیون جوک و لطیفه می‌نوشتیم. من آن را همیشه یک کار انگاشته‌ام. می‌دانید در جهانی مثل جهان ما از کسانی که می‌توانند شوخی و چیزهای مفرح بنویسند تقاضای زیادی می‌شود. پس از هفت سال نوشتن ایده‌هایی برای شوهای تلویزیونی تصمیم گرفتم بازیگر کاباره شوم و چیزی برای تئاتر بنویسم. بعد پا داد و کسی آمد نزد من و از من خواست تا یک کمدی بنویسم برای پرده‌ی عریض سینما. به نظر من چیز دندان‌گیری نبود ولی موفق شد. از آن لحظه درهای سینما به روی من باز شد. البته با این‌ها نمی‌خواهم بگویم که بخت و اقبال همه چیز است ولی بخش بسیار مهمی در زندگی ماست.
- آقای آلن! شما یک نابغه‌ی کمدی هستید. آیا این روزها خنداندن مردم دشوار است؟

- نه سخت نیست. وقتی روزگار سخت می‌شود ساده‌تر می‌شود خنداند. یکی از دوستانم در اردوگاه کار اجباری توانسته بود با اجرای نمایش کاباره‌ای در میان هم‌سلولی‌هایش کلی موفقیت کسب کند، و در گتوی ورشو، در آن شرایط دشوار زندگی که خودتان می‌توانید تصور کنید، مردم دسته‌جمعی می‌شتافتند برای یاری کردن به وارپته‌های طنز و کمدی.
- الگویی هم دارید؟ یا استادی؟
- از میان هنرمندان شگفت‌انگیز، بسیار کسان الگوی من‌اند. ولی من بخت این را نداشته‌ام تا شخصاً بشناسم‌شان. از چارلی چاپلین صحبت می‌کنم و برادران مارکس و باستر کیتون. آن‌ها تنها کسانی‌اند که سرم را گرم کرده‌اند و کماکان هم گرم می‌کنند. رویای من این است که بتوانم به یکی از آن‌ها شبیه شوم.
- می‌دانیم که برای شما روانکاو یک مرجع مهم است. یکبار هم گفته‌اید: خواب دیدم جوراب شلواری اورسولا آندرس هستم.
- چندین سال قبل رخ داده بود. الان دیگر خیلی پخته شده‌ام و دیگر خواب‌هایم را مثل آن روزها به یاد نمی‌آورم. وقتی جوان بودم همه را کامل به یاد می‌آوردم. با جزئیات تمام. ولی کم‌کم نمی‌کردند. به همین روی یاد گرفتم فراموششان کنم.
- نقدها چه تاثیری روی شما می‌گذارند؟ ازشان ناراحت می‌شوید یا یاری‌تان می‌کنند؟
- نه این، نه آن؛ موفقیت فیلم‌های من به خاطر منتقدان نیست. بلکه به خاطر مردمی است که پشت باجه‌ها صف می‌بندند. من فقط کاری را می‌کنم که قادرم بکنم و کسی هم نمی‌تواند روی کارم تاثیر بگذارد.
- این راز را برای ما فاش کنید: یک لغز چگونه زاده می‌شود؟
- قاعده‌ای ندارد. مساله‌ی بخت و اقبال است. یکی با حس طنز زاده می‌شود و یکی فاقد آن است. خب بقیه هم می‌توانند طراحی کنند یا می‌توانند طرح مبلمان و لباس بکشند. من همیشه قادر به تفریح کردن بوده‌ام.
- فکر می‌کنید طنز در گذر زمان تغییر می‌کند؟ مردم امروز به چه چیزی می‌خندند؟
- فکر می‌کنم فقط آنچه که می‌خنداند عوض شده باشد. اگر بازگردیم و کمدی‌های آریستوفان را بخوانیم که به خیلی وقت پیش مربوط می‌شوند متوجه می‌شویم که طنز سیاسی یا اجتماعی همان است و بدین‌سان بقیه‌ی چیزهایی که به آن‌ها می‌خندیم هم همان‌ها‌اند. مثلاً همان لغزها درباره‌ی سکس مدام گفته می‌شوند. در عمل ساختار طنز بدون تغییر می‌ماند. آنچه عوض می‌شود زبان است.
- در فیلم‌هایتان همیشه چیزهای اتوبیوگرافیک [خود شرح حال‌نگارانه] زیاد است. آیا شما دارید خودتان را تعریف می‌کنید؟
- غالباً فکر می‌کنند که آن کارها اتوبیوگرافیک‌اند در حالی که این چنین نیست. من وقتی یک پی‌رنگ را می‌نویسم و درباره‌ی شخصیتی سخن می‌گویم که احتمالاً بازیگر کمدی یا نویسنده است مردم فکر می‌کنند که آن شخصیت منم. ولی در واقع هیچ چیز اتوبیوگرافیکی در کار نیست. این هم یک مورد است مثل بقیه.
- داستان‌های شما چگونه زاده می‌شوند؟
- بیزام از این که فروتن به نظر آییم ولی نتیجه‌ی الهام‌اند. درحالی‌که در خیابان قدم می‌زنم یا ریشم را می‌تراشم یا با کسی صحبت می‌کنم چیزی می‌شنوم و آن را روی یک تکه کاغذ می‌نویسم و آن‌ها را می‌اندازم در یک کشو. بعد، یک سال بعد، وقتی آماده‌ام، همه‌ی ایده‌ها را بیرون می‌آورم و یکی را انتخاب می‌کنم. هیچ توضیح منطقی ندارد.
- از این اظهار نظر به نظر می‌رسد شما از آنچه کسب کرده‌اید راضی نیستید. چرا؟
- معتقدم که هر فیلم من یک ورشکستگی تمام است. همیشه با امید بسیاری شروع می‌کنم و بعد تقریباً همیشه دلزده می‌شوم از انتظاراتم و متقاعد می‌شوم که یک ایده‌ی بزرگ دیگر را هم خراب کرده‌ام. بعد البته به خودم تسلی خاطر می‌دهم با این امید که فیلم بعدی‌ام بهتر خواهد شد.
- یک بار از همینگوی پرسیدند آیا هیچ‌وقت به خدا فکر می‌کنند؟ او پاسخ داد: گاهی شب‌ها. شما چطور؟
- این فکر کردن به خدا مساله‌ای است که در من همیشه ناراحتی ایجاد می‌کند. فکر می‌کنم که هر یک از ما اگر بخواهیم روشن‌اندیشانه صادق باشیم باید لادری باشیم. زیرا هیچ‌کس نمی‌داند به راستی خدا هست یا نه. ولی به هر روی در عمق وجودم گمان می‌کنم بی‌خدایم.
- چیزی در ایساک دیویس، شخصیت اصلی فیلم منتهن، هست که شما خودتان را در آن بازشناسید؟
- چیزهایی از این شخصیت هست که دوست دارم داشته باشم. غالباً پا می‌دهد که کیفیت شخصیت‌هایی را که می‌آفرینم آرزو کنم.
- آیا برای شما هم زنان همه‌ی آن چیزی هستند که ما می‌توانیم از بهشت زمینی بشناسیم؟ این را کامو گفته و اضافه کرده که مرد دوست دارد زن را روی زمین تجربه کند. البته در این تایید واقعیت زیادی نهفته است. شما خودتان یک‌بار گفته‌اید خیلی چیزها از زنان آموخته‌ام. مثلاً چه چیزی آموخته‌اید؟

- من در یک خانواده‌ی پر از زن رشد کرده‌ام. مادرم، خواهرم و کلی خاله. تنها مرد خانواده من بودم. چون فرزندان عمو و دایی‌ام هم همه مونث بودند. بعد در زندگی‌ام نیز ازدواج‌هایی را تجربه کرده‌ام و ارتباطات درازمدتی با زنان بسیار جالب داشته‌ام. همگی به من چیزهای متفاوتی آموخته‌اند. آن‌ها به سلیقه‌ی هنری من کمک کردند. آنان در شکل‌گیری نگرش من به دنیا و شیوه‌ی اندیشیدن به جامعه و سکس و بشریت به صورت عام سهیم بوده‌اند. زنانی را شناختم که برتر از خودم بوده‌اند چه از لحاظ فکری چه از لحاظ ظاهر فیزیکی؛ و قادر بوده‌ام از آن‌ها آموزه‌های بسیاری را بیرون بکشم.
- چگونه با سرخوردگی‌های احساسی پرهیزناپذیر مواجه می‌شوید؟
- ترش می‌کنم. مدتی طولانی دلزده و غمگین می‌مانم و رنج می‌کشم. خوشبختانه دوستانی هستند که کمک می‌کنند تا از این وضعیت دریابم.
- نوشته‌اند که شما نسبت به لولیتاها عقده‌ی ناباکوف دارید و هر چه هم جواتر باشند بهتر است.
- این فقط کار ژورنالیسمی جعلی است. تاثیری است که فیلم منهن گذاشته. فیلمی که در آن شخصیت اصلی فیلم با یک دختر بچه‌ی شانزده ساله لاس می‌زند.
- مفهوم زیبایی عوض شده از ریتا هایوُرت رسیده به باربرا استریس‌اند. از کلارک گیبِل رسیده به داستین هافمن و شما.
- نمی‌دانم واقعاً مفهوم زیبایی عوض می‌شود یا نه. فکر می‌کنم که در واقع خانم هایوُرت بسیار زیبا بود ولی خانم استریس‌اند استعداد و شخصیت بهتری دارد. هرچند مثل او زیبا نیست ولی مطمئناً بیشتر در یادها خواهد ماند. حتا داستین هافمن هم اندازه‌ی کلارک گیبِل زیبا نیست ولی بی‌تردید در بازیگری صد برابر حرفه‌ای‌تر از او است. این ارزش‌های انسانی‌اند که عوض می‌شوند. هرچه پخته‌تر می‌شوید بیشتر درمی‌یابید که نمی‌توان جذابیت ریتا هایوُرت و گیبِل را با مهارت استریس‌اند و هافمن قیاس کرد. تا جایی که به من مربوط می‌شود این است که من خودم را خارج از این دعوا به شمار می‌آورم.
- برگردیم به موضوعات مهمی مانند عشق... شما به این پرسش که: مهم است عاشق باشیم یا معشوق؟ چنین پاسخ داده‌اید: این یک مسالیه‌ی بی‌اهمیت است که اگر رقم کلسترول شما از ۶۰۰ واحد گذشته باشد دیگر شایان توجه نیست.
- عمیقاً درست است. زیرا مهم‌ترین چیز در زندگی تندرستی است. بعد از آن عشق و شناخت فرهنگی و کل مجموعه‌ی ارزش‌هایی که هر کس بنا به علاقه‌اش کسب می‌کند می‌آیند. برای مورد عاشق و معشوق بودن شخصاً بیشتر به سمت عاشق بودن گرایش دارم. هر یک از ما بی‌تردید سوژه‌ی ناخودآگاه دلباختگی و عشق‌ها قرار گرفته‌ایم که مثل بقیه‌ی چیزها هیچ تاثیری در ما ایجاد نکرده‌اند. خیلی بهتر است عاشق کسی بشویم هرچند تغییری نکنند.
- شما گفته‌اید: من هم مانند اسکار وایلد گمان می‌کنم هنر بیهوده است.
- به‌طور مطلق بیهوده نیست. ولی آنچنان هم که به مردم فهمانده‌اند فایده ندارد. چیزهای خیلی مهم‌تری مانند پزشکی وجود دارند. هنر در مرتبه‌ی بعد می‌آید. وقتی مشکلات ملموس‌تر زندگی حل شده باشند. من هنرمندانی که معنا و حس زیبایی و ادبیات و موسیقی و شعر و نقاشی را به وجود آوردند خیلی خوش‌اقبال می‌شمارم. من به هنر فقط به چشم یک وقت‌گذرانی نگاه می‌کنم و یک تفریح که مطمئناً کم‌اهمیت‌تر از خوردن است.
- با سیاست چه نسبتی دارید؟
- توجه زیادی به سیاست ندارم به نظرم همه‌ی سیاستمداران در همه‌ی جهان در هر دوره‌ای به شیوه‌ی شرم‌آوری رفتار کرده‌اند.
- شما خود را در جناح چپ قرار می‌دهید یا راست؟
- خودم را بیشتر چپ می‌دانم. هرچند گاه می‌توانم رفتارهای محافظه‌کارانه‌تری درباره‌ی برخی چیزهای خاص داشته باشم.
- از آمریکا چه چیز را بیشتر دوست دارید؟
- آمریکا زیر ظواهر بسیار یک کشور بزرگ است. ملتی است و عملکردی دارد، جایی که واقعاً آزادی وجود دارد. ما بخت این را داریم که ذخایر طبیعی زیادی داشته باشیم و با قانونی که انسان‌های خیلی باهوش و لیبرال برای ما به جا گذاشته‌اند تضمین شده‌ایم.
- آقای آلن می‌گویند شما خجالتی هستید. از چه چیزی فرمان می‌برید؟
- این بخشی طبیعی از شخصیت من است. من طبعاً خوددار و نجوش هستم و دنبال دردسر و برخورد با آدم‌ها نمی‌روم.
- از تنهایی رنج می‌برید؟
- بله. ولی همه کار می‌کنم تا خودم را از آن بیرون بکشم. در غیر این صورت برایم عذاب‌آور می‌شود. از تنهایی رنج می‌برم چون دوستان زیادی ندارم و چون خیلی وقتم را در تنهایی به نوشتن و کارکردن می‌گذرانم.
- چرا پس از این که وودی آلن شدید از فلینی و برگمان الهام گرفتید؟

- چرا نگیرم؟ این‌ها اشخاصی هستند که من خیلی تحسین‌شان می‌کنم. دو هنرمند بزرگ سینما و شاید بزرگ‌ترین‌شان؛ برای من دیدن فیلم‌هایشان همیشه یک تجربه‌ی اشتیاق‌آور است. همیشه از آن‌ها الهام گرفته‌ام.
- شما از وودی آلن بازیگر بیشتر راضی هستید یا از وودی آلن کارگردان؟
- بدون تردید از وودی آلن کارگردان. من کیفیت بازیگر شدن را ندارم، به‌عنوان بازیگر برای برخی نقش‌ها محدودیت دارم. در حالی که در مقام کارگردان می‌توانم به تراز تنسی ویلیامز یا چخوف برسم.
- بالاخره این وودی آلن کیست؟
- یکی از بسیار کسانی که در بروکلین زاده شده و بسیار خوش اقبال بوده از این‌که با عطیه‌ی سرگرم‌کردن مردم زاده شده است. من با کارم خودم را در مدرسه نگاه داشتم و توانستم به فضای سینما و تئاتر وارد شوم. اگر هنرمند زاده نمی‌شدم احتمالاً امروزه پزشک بودم یا وکیل یا یک تاکسی‌ران. در خانواده‌ام تنها کسی نیستم که قریحه‌ی کمدی دارد و این استعداد به من اجازه‌ی دگرگون‌کردن زندگی‌ام را داده که آن را خوش‌اقبالی می‌انگارم. خیلی خوش اقبالم. آقای بیاجی! می‌توانم از شما بپرسم وودی آلن کیست؟
- آقای آلن! با کمال میل به شما پاسخ می‌دهم. یک مرد بزرگ.
- اوه ممنون. همین که بینمش به او خواهم گفتم.

از این مصاحبه‌ی کامل این نکته که او برخی یادداشت‌هایش را روی کاغذهایی می‌نویسد و مدتی بعد بیرون می‌کشد و داستان‌های فیلم‌هایش را از میان آنها انتخاب می‌کند واقعاً بدیع و تازه است.



وودی آلن در نمایی از زلیگ، ۱۹۸۳

• •



fold-era.com